

۱- «درخشش» (The Shining) ۱۹۸۰



کینگ در اظهارنظرهایی عجیب بارها گفته است که از اقتباس سینمایی معروف استنلی کوبریک افسانه‌ای وفیقد از روی داستان «درخشش» («یا تالاوله») هیچ رضایتی ندارد و آن را از برترین نسخه‌های سینمایی ساخته شده از روی آثارش نمی داند اما عجبا که در هر یک از فهرست‌های پرتعداد ارائه شده در این خصوص ورسیون کوبریک یک شاهکار تلقی شده و درصدد تمامی اقتباس‌ها نشسته است. نویسنده‌ای که به قصد پیدا کردن آرامش برای نوشتن متن رمان جدیدش یک هتل بسیار بزرگ متروکه را در تمامی طول یک زمستان سرد و بسیار پربرف اجاره می کند، نه تنها به خواسته‌اش نمی‌رسد بلکه روح شیطانی سرایدار ۱۰۰ سال پیش آنجا که در آن زمان همسر و دود فرزندش را به طرز فجیعی به قتل رساند، در وجود وی حلول می‌کند تا اونیز قصد جان همسر متوحش خود (با بازی شلی دووال) و تک پسر خردسالش را کند. تصورات و خاطرات قدیمی و فضایی هتلی که هنوز بوی گردهمایی‌های بزرگ را در دوران شکوه خود می دهد و البته اشیاع و بستگان سلاحی شده سرایدار سابق، در این هتل جهنمی جولان می دهند و این جک تورنس اسپیسک جوان در بدو مطرح شده و در سینما و پاییز لوری پرتجزیه در اجرای نقش‌های محوله چنان موفق بودند که هر دو در آن سال (۱۹۷۶) کاندیدای جوایز اسکار شدند. یکی از آنها (لوری) مادری فانتیک و به لحاظ روحی متزلزل است و دیگری (اسپیسک) دختر او که به دلایل مختلف به سوی پریشانی و آشوب‌ساری کشیده شده است.

بیچاره دخترک که هم در مدرسه تحت فشار روحی است و هم در خانه با کوچک‌ترین لغزشی چوب مجازات مادرش را بالای سر خود می‌بیند.

این یک جشنواره خونین از تصورات به بیراهه کشیده شده و ترس‌های دی‌پالما می‌تواند این همه تأثیرگذار باشد و چه تلخ و ناگوار که برای این ده‌سال‌های نخست اوجگیری‌اش در سینما قرار دارد، بینندگان را راحت

۲- «میزی» (Misery) ۱۹۹۰



استیفن کینگ از آنها است که همیشه گفته است آسیب شهرت بیش از حد می‌تواند مرگبار باشد و دنیا سرشار از افرادی است که محبت افراطی‌شان در حق یک چهره معروف می‌تواند منجر به فجایعی غیرقابل تصور شود و «میزی» قصه چنین رویدادی و مبین دقیق چنان فاجعه‌ای است. «میزی» با کارگردانی راب راینر داستان زندگی یک رمان‌نویس موفق به‌نام پل شلدون (با بازی جیمزکان) است که روزی در جریان طوفانی در ایالت کلورادوی آمریکا دچار تصادف و مجروح می‌شود و پرستاری به‌نام آنی ویلکس که به طور اتفاقی گذارش به آنجا افتاده، وی را می‌یابد و برای کمک‌رسانی به او، به خانه‌اش که در همان حوالی است، می‌برد. شلدون در آغاز گمان می‌کند که آنی ویلکس به‌عنوان دوستدار کتاب‌های او بهترین حافظ و مراقب برای وی است اما این زن به آرامی کاراکتر خشن واقعی‌اش را رومی‌کند و از شلدون به خاطر اینکه در واپسین کتابش کاراکتر اول سری داستان‌های موسوم به «میزی» را به کام مرگ کشانده و او را برای همیشه حذف کرده، بشدت انتقاد می‌کند و وقتی شلدون که زخم‌های پا و بدنش خوب شده قصد خروج از خانه ویلکس و رفتن به منزل خود را دارد، با ضربه‌ای سنگین زانوی او را می‌شکند تا زمینگیر شود و از این کار باز بماند. بازی کتی بیستس دررل این پرستار افراطی و تندرو به قدری خوب است که جایزه اسکار برترین بازیگر زن نقش اول سال را نصیب وی کرد و ویلکس با بازی او یک شیطان با لباس فرشتگان است و در میان «ادم بد»‌های متعددی که استیفن کینگ در ادبیات داستانی خود پرورانده و رو کرده، این یکی از برترین‌ها است. دیگر وجه برتری آنی ویلکس نسبت به سایر موجودات منفی و تخریب‌گر داستان‌های کینگ این است که این فرد نه یک شیخ و هیولا و موجود ماوراءالطبیعه بلکه انسانی بیمار است.

۳- «مسیر سبز» (The Green Mile) ۱۹۹۹



فرانک دارابونت تخصص وپیشینه زیادی در برگرداندن رمان‌های استیفن کینگ به فیلم‌های سینمایی موفق دارد و «مسیر سبز» یکی از این موارد ویکی از دوداستان عمده مرتبط با زندان و زندانیان در سری کتاب‌های کینگ است. دارابونت با این فیلم که وی را کاندیدی چند جایزه اسکار کرد، شاید مثل «رستگاری در شاوشنگ» با اتهام کسالت‌بار بودن قصه‌اش مواجه و بر این اساس کارش کمرنگ شده باشد اما از بازی‌های قوی مایکل کلارک دانکن ققید و تام هنکس معروف و مسلط در این فیلم بهره‌مند شده است. هنکس ایفاگر رل پل اجکامب مدیریک زندان بزرگ در گوشه‌ای از امریکاست که گروه موسوم به گروه اعدام که کارش خلاص کردن مجرمان محکوم به تیرباران است، مدیریت می‌کند. یکی از آنها که مرد سیاهپوست درشت جثه‌ای به‌نام «جانی کاف» را است با رفتارهای عجیبش و دهانی که از درون آن انواع موجودات پشه و مگس آسا و چیزهای ناشناخته بیرون می‌آیند، حواس اجکامب را بشدت جلب می‌کند. در نهایت مواجهه با این مرد غریب و سر در آوردن از توانایی‌های منحصر به فردش و فرار و فرودها و دیرسرهایی که برای هر دو نفر پیش می‌آید، چنان بر اجکامب اثر می‌گذارد که زندگی او به کلی تغییر می‌یابد و از آن پس نگاه متفاوتی به جهان پیرامون خویش می‌اندازد.

بهترین اقتباس‌های سینمایی از روی داستان‌های استیفن کینگ

در قلمرو سلطان وحشت

✎ وصال روحانی
خبرنگار

استیفن کینگ را بیهوده «سلطان ادبیات وحشت» نامگذاری نکرده‌اند زیرا اکثر کتاب‌های ترسناک وی نه تنها فروشی فراوان داشته‌اند بلکه نسخه‌های سینمایی اغلب موفق‌ی هم از روی آنها ساخته شده‌اند و گیشه‌های آنها اگر هم کینگ را به بهترین نویسنده تاریخ به لحاظ اقتباس‌های سینمایی تبدیل نکرده باشد، به مردی مبدل ساخته که بیش از هر نویسنده دیگری پیرامون رمان‌هایش فیلم‌های سینمایی ساخته و روانه بازار شده‌اند. طبیعی است که از بین بیش از ۵۰ رمان کینگ که از روی آنها بیش از ۳۵ فیلم سینمایی و مجموعه‌های متعدد نمایشی و تلویزیونی ساخته شده و به نمایش درآمده، انتخاب بهترین‌ها و معرفی ۱۰ کارا و به‌عنوان برترین محصولات کینگ کار سختی باشد. بخصوص که داستان‌های کینگ تقریباً تمامی سلاقی پر شمار و متفاوت

۴- «کری» (Carrie) ۱۹۷۶

کمتر چیزی را شبیه به این اثر هنری چه در نمونه نوشتاری آن و چه در نسخه تصویری‌اش که برپایان دی‌پالما آن را ساخت، می‌توان یافت و حتی خود استیفن کینگ که خالق و روایتگر این داستان بود، چیزی همانند این را در سایر کتاب‌های خود رو نکرده است.

دی پالما اقتباس سینمایی‌اش از روی داستان کینگ را فقط دو سال بعد از انتشار کتاب آن ارائه داد و سبسی اسپیسک جوان در بدو مطرح شدنش در سینما و پاییز لوری پرتجزیه در اجرای نقش‌های محوله چنان موفق بودند که هر دو در آن سال (۱۹۷۶) کاندیدای جوایز اسکار شدند. یکی از آنها (لوری) مادری فانتیک و به لحاظ روحی متزلزل است و دیگری (اسپیسک) دختر او که به دلایل مختلف به سوی پریشانی و آشوب‌ساری کشیده شده است.

بیچاره دخترک که هم در مدرسه تحت فشار روحی است و هم در خانه با کوچک‌ترین لغزشی چوب مجازات مادرش را بالای سر خود می‌بیند.

این یک جشنواره خونین از تصورات به بیراهه کشیده شده و ترس‌های دی‌پالما می‌تواند این همه تأثیرگذار باشد و چه تلخ و ناگوار که برای این ده‌سال‌های نخست اوجگیری‌اش در سینما قرار دارد، بینندگان را راحت

۵- «رستگاری در شاوشنگ» (The Shawshank Redemption) ۱۹۹۴



اعتقاد اکثر ناظران این است که از میان دو فیلم زندان محور فرانک دارابونت از روی رمان‌های استیفن کینگ این یکی فیلمی برتر و کاری فراتر از «مسیر سبز» است که پنج سال بعد از شاوشنگ عرضه شد. ارزیابی

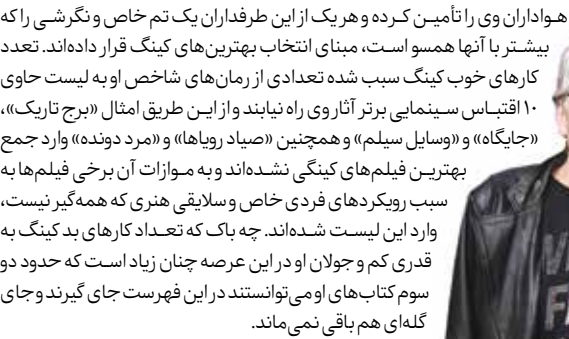
۶- «IT» ۲۰۱۷

کتابی که استیفن کینگ تحت این عنوان نوشته و روانه بازار کرده، ۱۱۳۸ برگ دارد و با این که یک مینی سریال تلویزیونی ساخته شده از روی این قصه با بازی «تیم کاری» در رل دللق قاتل (به نام پنی وایز) برای عده‌ای یک کار هنری بسیار محبوب است ولی فیلم سینمایی‌ای که اندی موسکیه‌تی براساس آن ساخته، چیزی دیگر و اثری برتر است. میزان این توفیق به حدی است که قسمت دوم آن فیلم نیز در سال ۲۰۱۹ به نمایش درآمد و یکی از دلایل عمده این موفقیت‌ها امکانات بصری و تکنولوژی پیشرفته‌تری است که در حال حاضر در سینما در دسترس فیلمسازان و عوامل قرار گرفته است تا به اندازه‌هایی در امر قصه گوئی و انتقال مفاهیم در فیلم‌های ترسناک و ماوراءالطبیعه‌ای برسد که بیشتر امکان نیل به آنها وجود نداشت. اینک با روش مافوق مدرن «CGI» می‌توان غوطه خوردن کودکان در اطراف پنی وایز با جاری شدن خون از سینک دستشویی به ورلی مارش را که دیگر کاراکتر اصلی این قصه است، بیش از پیش بارور کرد. عامل دیگری که هر دو قسمت «IT» را به اوج رسانده، هنر بازیگری اکثر هنرپیشه‌ها حتی در چارچوب و زمینه‌ای است که معمولاً هنر بازیگری و اکتینگ در آنها حرف اول را نمی‌زند. میزان توفیق در

۷- «پای من بایست» (stand By Me) ۱۹۸۶



همان طور که فرانک دارابونت دو نماینده در جمع ۱۰ فیلم برتر ساخته شده از روی کتاب‌های استیفن کینگ دارد، راب راینر نیز به «میزی» اکتفا نکرده و اقتباس دیگری از او و از روی رمان «پای من بایست» به این جمع راه یافته است. «پای من بایست» با هر چه تاکنون با قلم کینگ نگارش شده، تفاوت‌های اساسی دارد و نه با یک دنیا ترس و مواجهیم و نه حتی با



هواداران وی را تأمین کرده و هر یک از این طرفداران یک تم خاص و نگه‌ش‌ی را که بیشتر با آنها همسو است، مبنای انتخاب بهترین‌های کینگ قرار داده‌اند. تعدد کارهای خوب کینگ سبب شده تعدادی از رمان‌های شاخص او به لیست حاوی ۱۰ اقتباس سینمایی برتر آثار وی راه نیابند و از این طریق امثال «برج تاریک»، «جایگاه» و «وسایل سیلم» و همچنین «صیاد رویاها» و «مرد دوند» وارد جمع بهترین فیلم‌های کینگی نشده‌اند و به موازات آن برخی فیلم‌ها به سبب رویکردهای فردی خاص و سلاقی هنری که همه‌گیر نیست، وارد این لیست شده‌اند. چه باک که تعداد کارهای بد کینگ به قدری کم و جولان او در این عرصه چنان زیاد است که حدود دو سوم کتاب‌های او می‌توانستند در این فهرست جای گیرند و جای گله‌ای هم باقی نمی‌ماند.



نمی‌گذارد. برخورد دخترک با مادر بی‌انصافش در صحنه‌های پایانی هم نمادی از خون و مرگ است که فقط در واژگان کینگ و فرهنگ تصویری دی‌پالما می‌تواند این همه تأثیرگذار باشد و چه تلخ و ناگوار که برای این دختر جوان هرگز چیزی روی نمی‌دهد که مساعد و امیدساز باشد.

۸- «منطقه مرده» (The Dead Zone) ۱۹۸۳



دیوید کرانن برگ کارگردان بر سابقه کانادایی بارها به سمت سوزه‌های افراطی و تند رفته است و این داستان ویژه استیفن کینگ محل و محملی از همین دست اما بدون برخی تندروی‌های کرانن برگی است و به تبع آن «منطقه مرده» را باید فیلمی دانست که به جای افزودن بر افراط و تقریطهای هنرمند کانادایی، از آنها کاسته و به یک کار بالنسبه ملایم تبدیل شده است. در عین حال «Dead Zone» همه مشخصه‌های آثار مطرح کینگ را دارد زیرا داستانی احساسی و ترسناک راجع به مردی به‌نام جانی اسمیت است که در یک تصادف رانندگی مدھش از نیمه راه مرگ برمی‌گردد و پس از خروج از حالت کما متوجه می‌شود که این قابلیت غریب را دارد که گذشته، امروز و آینده افراد را ببیند. بر این اساس اسمیت می‌تواند حس و مشاهده کند که چگونه اطرافیانش و افرادی که در مسیر او قرار می‌گیرند، به سوی مرگ می‌شتابند و این مسأله تلخی است که این مرد ذاتاً آرام را به سوی عزلتی فرآورده سوق می‌دهد. این یکی از بهترین بازی‌های عمر کریستوفر واکن پس از درخشش چشمگیر او در «شکارچی گوزن» فیلم اسکاری و ویتنامی سال ۱۹۷۸ مایکل چیمینو است. اسمیت با بازی واکن اینتد به این نتیجه می‌رسد که توانایی ویژه‌اش را نادیده بگیرد اما در نهایت از آن سود می‌جوید تا جهان و بسیاری از افراد ارزشمند را از مهلکه مرگ رهایی بخشد. حتی اگر این کار به قیمت جان و عمر خود وی تمام شود که البته اینچنین هم می‌شود.

۹- «Creepshow» ۱۹۸۲



این فیلم از عشق و ارادت قدیمی جورج ا. رومرو به کمیک بوک‌های ترسناک و قدیمی‌ای نشأت می‌گیرد که شرکت‌های موسوم به EC و DC منتشر می‌کردند (و به‌نام خودشان و بواقع‌ای سی و دی سی کمیکز نامیده می‌شدند) و مجموعه‌های «قصه‌هایی از درون قبر» و «خانه رازها» از معروف‌ترین آنها بوده‌اند. این فیلم با کارگردانی پر تسلسل رومرو که از استادان فیلم‌های ژانر وحشت (هارور) است، در عین ارائه ترس‌های ناب فیزیکی در بخش‌های متعددی از خود از داشتن مضمون کمدی‌های سیاه هم غافل نمی‌ماند. حضور کاراکترهایی چند وجهی که در شرایطی سخت و عجیب قرار می‌گیرند و در میان‌شان هیولا‌های ناشناخته و اجساد صاحب قدرت قتل دیگران هم مشاهده می‌شوند از مشخص‌های اصلی این فیلم است. «Creepshow» مشتمل بر پنج داستان است و در میان‌شان «مرگ توأم با تنهایی جودی وریلن» هم جای دارد و آن چه این اپیزود را از چهار قسمت دیگر فیلم تفکیک می‌کند، این است که خود کینگ هم در آن بازی می‌کند و دررل کشاورزی ظاهر می‌شود که ناگهان با یک موجود فضایی در مزرعه خود روبه‌رو می‌گردد. در یک اپیزود دیگر که «آنها دارند به سمت شما می‌خزند» نام دارد، با کاراکتر رنجور دیگری روبه‌رو می‌شویم که سوسک‌ها از هر جا زاویه‌ای به وی می‌تازند و سرانجام در اپیزود موسوم به «چیزی برای گرفتاری» و بازی لسلی نیلسن ققید یک مرد ثروتمند اما روانی را پیش روی خود می‌بینیم که تصمیم می‌گیرد همسر بی‌وفای خود و دوست پنهانی وی را به بیرحانه‌ترین شکل ممکن مجازات و معدوم کند و البته موفق هم می‌شود.

۱۰- «پنجره پنهانی» (Secret Window) ۲۰۰۴



استیفن کینگ همواره دوست داشته نویسنندگان و بواقع کاراکترهایی صاحب این حرفه را در متن داستان‌های خود قرار بدهد و رمان‌های «درخشش»، «نیمه تاریک» و ترفک استخوان‌ها» نمونه‌هایی از آن هستند و او حتی در سری داستان‌های «برج تاریک» خودش را هم به‌عنوان یکی از کاراکترها در متن داستان‌ها و اتفاقات قرار داده است. قصه دیگری از این قبیل که آن هم به یک فیلم سینمایی موفق برگردانده شده، «پنجره پنهانی» است که شاید کاراکتر اول آن به اندازه شخصیت نخست «نیمه تاریک» از عارضه چند شخصیتی بودن رنج نبرد اما از درون آن یک فیلم دلهره‌آور و روانی تأثیرگذار بیرون کشیده شده است. در این داستان جانی دپ معروف رل مورت رینی را بازی می‌کند که نویسنده‌ای است که تازه از واقعه طلاق از همسرش رهایی نسبی یافته اما ناملایمات آن رویداد سبب شده که در کار نویسندگی‌اش خلل بیفتد و دچار عارضه‌ای شود که آن را «بلوک مغزی نویسنندگان» نامیده‌اند. بدتر از همه اینکه روزی مردی بی‌تعدادل و خشن به‌نام جان شوتر (با بازی جان تورنور) ناگهان مقابل رینی ظاهر می‌شود و او را متهم به تبعیض نژادی و تحمیل عقاید مضر اجتماعی‌اش از طریق داستان‌های خود می‌کند و حتی به این هم قناعت نمی‌ورزد و می‌کوشد رینی را بشدت تأدید کند. البته رینی هم بیکار نمی‌نشیند و قسمت‌هایی از ماهیت درونی و وجودش را که تا به حال پنهان مانده بود و دال بر خشونت و استعداد در سرکوب دشمن است، بروز می‌دهد و این بدان معناست که برخلاف تصورات اولیه بی‌رینی و شوتر تفاوت زیادی وجود ندارد.